

Dictation Exercises 19b

بدبختانه برف پیایی میبارید. خوشبختانه ایمان تنها نبود و با دوستانش توی ماشین نشسته بود. به زحمت چیزی دیده میشد. جاده بطور کامل سفید شده بود. بیرون ماشین هوا بسیار سرد بود ولی درون ماشین بسیار گرمتر بود.

آنها با تردید جلو میرفتند. جلویشان بیست تا ماشین پشت سر هم بودند و همه بسیار آهسته جلو میرفتند. دوستان ایمان به پدر و مادرشان تلفن کردند و گفتند که امشب دیرتر از دیشب برمیگردند. یکی از مادران گریان با پسرش حرف میزد و به بچه اش نصیحت میکرد.

با اینکه خیلی آرام آرام میرفتند همه خندان بودند چون در این شب سرد پیاده نبودند.

Unfortunately, it was continuously snowing. Fortunately, Iman was not alone and was sitting in the car with his friends. They had trouble seeing anything. Outside the car, the air was very cold but inside the car was a lot better and [a lot] warmer.

They were reluctantly moving forward. In front of them, there were 20 cars one after another and all were very slowly moving forward. The friends called their mother and fathers and told them that tonight they would return later than last night. One of the mothers was in tears talking to her son and was giving her child advice.

Even though they were going very slowly, they were all very cheerful because in this cold night they were not on foot.